بسم الله الرحمن الرحيم

# خلاصه مباحث گذشته

در مقدمه احكام تعليم يك سلسله قواعد كلي كه می‌تواند در تعيين احكام تعليم مؤثر باشد مطرح کردیم در بحث‌های سابق گفتيم كه علوم محرمه و واجبه داريم؛ علومي داريم كه تعلم آن حرام است بنا بر دیدگاه‌هایی مختلفي كه وجود داشت علم خاصي را پيدا نكرديم كه بالخصوص بگوييم به‌عنوان اولي حرام است ولي به‌عنوان ثانوي علومي متصل به حرمت می‌شد.

همان‌طور كه علوم واجب داريم علوم مستحب و مكروهه و علوم مباح هم داريم و مطرح شد که تعليم اين علوم چه حكمي دارد؟ تعليم علم حرام، حرام است يا حرام نيست؟ گاهي در خود تعليم حرمتي وجود دارد فرض این است که در خود تعليم به‌عنوان اولي هيچ حرمتي نيست، چون ممكن است كه تعليم يك علم حرامي با به كار گرفتن ابزار حرام باشد، مثلاً می‌خواهد غنا یا موسيقي محرم را ياد بدهد که در این صورت باید آلات غنا را استعمال بكند.

# سرايت حكم تعلم به تعليم

در خود تعليم يك عملی است كه مشتمل بر حرمت است كه اين محل بحث ما نيست، با توجه به بحث‌هاي سابق سؤالی كه وجود دارد اين است كه «**هل يسري حكم التعلم الي التعليم أم لا**» جایي كه تعلم علمي حرام، واجب، مستحب، مكروه شد، تعليم آن‌هم همان حكم را دارد يا نه؟ آیا حكم تعلم به تعليم سرايت می‌كند يا نمی‌کند؟

ممكن است كسي جواب بدهد كه تعليم مقدمه تعلم است بنابراين هر حكمي كه براي مقدمه گفتیم همان احكام به اينجا هم سرايت می‌كند مثلاً در فقه مقدمه واجب، واجب می‌شود، يا وجوب عقلي، شرعي، يا مقدمه حرام چه حكمي دارد اين توهمي بود كه ممكن بود مطرح شود كه درست نيست براي اينكه در اصول و عناوين اجتهادي ما فرق است و حق مطلب اين است كه ما دو عنوان داريم؛ عنوان مقدمه و عنوان تعاون و بين این‌ها خيلي فرق است درست است كه به لحاظ اصطلاح عرفي و لغوي عرفي گفته می‌شود كه كار من مثلاً همين سخن گفتن مقدمه اين است كه کسی چيزي را بفهمد يا ممكن است يك مقدميت عرفي، عادي، عقلي را داشته باشد اما مقدمه‌ای كه در اصول موردبحث قرار داديم مقدمه‌ای است كه در فعل شخص واحد باشد يعني من براي اينكه پشت‌بام بروم از نردبان بالا می‌روم يا براي اينكه نماز بخوانم تحصيل طهارت می‌كنم که كار خود من و كار يك مكلف واحد است بنابراين مقدمه يك اصطلاح عام داشت كه ملاک‌های متفاوتي دارد و يك اصطلاح خاص دارد و بين اين دو اصطلاح بايد فرق گذاشت.

# اصطلاحات عام و خاص مقدمه

اصطلاح خاص مقدميت فعل مكلف براي فعل ديگر همين مكلف يعني مكلف واحد است كه در كفايه و اصول كه مطرح می‌شود حكم مقدمه چيست، بيشتر بر اين محور می‌چرخد، البته اين اصطلاح عامي دارد ولي اينجا منظور اصطلاح خاص آن است.

اصطلاح عام اين است كه فعلي كه به نحوي در تحقق فعل ديگري دخالت دارد و زمینه‌ای براي فعل ديگري است ولو فاعل اين فعل مقدمه شخصي باشد و ذی‌المقدمه فعل شخص دیگر باشد اين معناي عام است كه هر دو قسم را می‌گيرد چه فاعل واحد باشد، فاعل واحد يا متعدد باشند يعني فاعل و فعل مقدمه و ذی‌المقدمه، مثلاً آ و بي.

## مقدمه در اصول

آنچه در اصول در بحث مقدمه مطرح است اين قسم است و اين اصطلاح منظور است درجایی كه فاعل اين دو فعل متعدد بشود اين در يك عنوان ديگري می‌آيد كه خود عنوان تعاون هم می‌توانست دو معنا داشته باشد تعاون به معناي مقدمه سازي كه من كاري بكنم تا شما بتواني آن كار را انجام بدهي كه كار من دخالت در تحقق يك فعلي از ناحيه شما دارد كار استاد مقدمه هست براي اينكه كسي مطلبی را بفهمد اين يك نوع است كه ذی‌المقدمه از فاعلي صادر می‌شود و مقدمه از فاعل ديگر كه عرض كرديم.

 يك نوع هم اين است كه دو فاعل يك فعلي را انجام بدهند، گاهی من و شما اين صندلي را با هم برمی‌داریم که تعاون به معناي دوم می‌شود، يعني فعل واحد از فاعلين صادر می‌شود اما در تعاون برداشتن آن، فعل من است شما زمینه‌ای فراهم می‌كنيد كه من بتوانم بردارم مثلاً دست من بسته است و می‌خواهم چیزی را بردارم شما دست مرا باز می‌كنيد؛ اين فعل شما مقدمه فعل من است منتهي مقدمه نه به معناي اصطلاح آنجا، يعني فعل شما زمينه براي فعل من می‌شود والا اعانه می‌شود، اين تعاون است كه اگر بخواهيم از آن جدا بكنيم اعانه بر فعل می‌شود و البته تعاون همان بحثي است كه گفتيم اختلاف است كه معناي آن چيست. اگر بخواهيم اصطلاحات عام را كنار بگذاريم و نتيجه بگيريم سه عنوان مهم داريم كه در مباحث تعليم و تربيت و بسياري از مباحث فقهي جريان دارد و عنوان اعانه بر اثم و يا تعاون در افعال محرمه و این‌ها در چند جاي مكاسب محرمه آمده است.

اين سه امر را خيلي بايد مهم شمرد مقدميت فعل، كاري براي كار ديگر از ناحيه مكلف واحد، يك بحثي است كه در بحث مقدمه واجب و مقدمه حرام مطرح شده است. عنوان بحث اصولي، مقدمه واجب است ولي هميشه در پايان می‌گويند **خاتمه في الحكم مقدمه الحرام و السمتحب المكروه**. این‌ها را به‌عنوان تزويري 37/49 در بحث مقدمه واجب ذكر می‌كنند در كفايه هم این‌طور است مقدمه واجب را بحث كرده و بعد می‌گويد **خاتمه في الحكم مقدمة الحرام.**

## تعریف تعاون

تعاون به معناي تفاعل كه دو نفر مشتركاً يك كار را انجام بدهند، هر دو فاعل يك فعل هستند كه فعل واحد، فاعل متعدد می‌گفتيم. در آنجا می‌گفتيم فاعل واحد، فعل‌های متعدد مرتبط، تعاون به معناي خاص اين است دو فاعل، يك فعل، اعانه به معناي خاص هم يعني دو فاعل و دو فعل كه يكي مقدميت براي ديگري دارد و زمینه‌ساز براي ديگري است. به لحاظ فقهي اشاره‌ای به احكام این‌ها كرديم و تكميل می‌كنم که حكم این‌ها چيست؟

آيا حكم این‌ها واحد است، متفاوت است که به اجمال عرض كرده بوديم و در مقدمه بعضي را روشن‌تر می‌كنيم -توجه داشته باشيم كه- وقتي می‌گوييم تعليم معلم معدي است براي اينكه متعلم بفهمد، معدي يعني كار او كار مقدماتي است فاعل حقيقي نيست، فاعل معد است که فعل او مقدمه فعل ديگري است چون اينجا فاعل‌ها متعدد شده‌اند نبايد ذهن شما برود كه اينجا تعليم مقدمه تعلم است و همه چيزهايي كه در بحث مقدمه واجب يا حرام گفته شده است به اينجا تعميم بدهيم، اين نتیجه‌ای است كه تا اينجا گرفتيم. پس كسي گمان نكند كه پاسخ به اين سؤال كه آيا حكم تعلم به تعليم سرايت می‌كند يا نه؟ كسي ديگر تابع اين است كه بگوييم مقدمه واجب واجب است يا نه؟ مقدمه حرام حرام است يا حرام نيست؟ اين را با آنجا معطوف نكنيد، آن كبرا به درد اينجا نمی‌خورد كه بگويد مثلاً در بحث مقدمه واجب گفته‌ شد که مقدمه واجب، فقط واجب عقلي است يا واجب شرعي است يا مثلاً بين مقدمه موصله و مقدمه غير موصله يا مقدمه توليديه و غير توليديه تفصيل داده‌ام. اين 4-5 قول است كه در مقدمه وجود دارد، كه واجب عقلي را همه قبول دارند و وجوب شرعي آن 5-6 قول است.

پس از اين باب خارج است نمی‌شود به كسي گفت كه مثلاً تعلم شعبده حرام باشد، پس تعليم آن هم مقدمه حرام است حالا حرام هست يا نيست؟ چون مقدمه حرام يا مطلقاً حرام نيست يا اينكه مقدمه توليديه حرام است، غير توليديه حرام نيست، معمولاً گفته می‌شود كه مقدمه حرام، حرام نيست مگر اينكه توليدي باشد و اينجا بگوييم حرام نيست ربطي به آن بحث ندارد ولو اينكه عقلاً و عرفاً می‌شود بگوييم اين مقدمه و ذی‌المقدمه است ولي مناط بحث اصولي اينجا نيست. البته بعضي از استدلالاتي كه در مقدمه واجب يا حرام است می‌تواند در اعانه و تعاون هم مورد تمسك قرار بگيرد ولي محط... بحث در مباحث اصولي اين نيست، می‌شود بگویيم مقدمه واجب مثلاً تعلم فقه در محدوده احكام مورد ابتلا واجب عيني است، در محدوده غير مورد ابتلا واجب كفايي است پس مقدمه هم اگر بگوييم واجب است، واجب است، اگر نگوييم واجب است واجب نيست و صرفاً وجوب عقلي دارد. اين را نمی‌شود به آن تسري داد.

سؤال:؟

جواب: بله براي اينكه دو تا فاعل است فاعل‌ها متعددند و حكم او به من ربطي ندارد.

معلوم نيست كه وجوب عقلي هم داشته باشد، آنجايي كه من مخاطب حكم مولا هستم و ابزار هم دست خود من هست، عقل می‌گويد اين ابزار را فراهم كن تا به تكليف خود عمل كني، تكليف منجزي كه از سوي مولا گريبان مرا گرفت همان می‌گويد كه ابزارها را فراهم بكن، عقل اين را می‌گويد؛ منتهي آيا فراتر از اين راجع به مقدمه شرع هم حكمي دارد يا ندارد، بحث واجب می‌شود؛ اما اينكه شما يك تكليفي داريد، عقل می‌گويد كه من بايد كاري بكنم كه تكليف شما عمل شود، عقل خيلي حكم واضحي ندارد ممكن است بگوييم مستحسن هست اين را نفي نمی‌کنم ولي براي من الزام داشته باشد دليل می‌خواهد، واقعاً ملاك آن متفاوت است يعني فقط بحث ظاهري نيست كه بگوييم معناي مقدمه خاص است پس اين نوع مقدمات دو فاعل را نمی‌گیرد. از نظر عقلي من مكلف به يك تكليفي هستم كه مثلاً اين بحث را ارائه بدهم، بايد ماشيني بگيرم از پله‌ها بالا بيايم، عقل می‌گويد همه این‌ها تكليف تو هست همين الان مولا بالاي سرت ايستاده و می‌گويد اين كار را انجام بده ابزارهاي آن هم اختياري است و بايد انجام بدهي، ولي اگر شما را مكلف به اين تكليف كرد بر من واجب است كه كاري بكنم كه شما به تكليف خود عمل بكني، اينجا آن قاعده كلي را نداريم، حداقل به وضوح آن نيست يا ممكن است حسني داشته باشد، اینکه وجوبي براي من داشته باشد دليل ندارد، من تكليفي ندارم، دليل خاص می‌خواهد بگويد كه شما مكلف به اين كار هستيد ولي آنجا همين الان تكليف منجز گريبان مرا گرفته است و همان تكليف روي مقدمات آن پخش می‌شود، عقلاً محل بحث است اما وقتي تكليف گريبان شما را گرفت من چه تكليفي دارم؟ من كه مكلف به اين فعل نيستم وجوبي يا حرمتي به آن شكل عقلاً وضوح ندارد البته ادعا اينجا هم هست و نمی‌خواهم نفي بكنم منتهي می‌خواهم بگويم با آن خيلي فرق دارد آنجا بلاخلاف و قاطبه عقلا، فقها، علما، می‌گويند مقدمه واجب، بدون ترديد واجب عقلي هست و اما در اعانه و تعاون این‌طور نيست.

# نتیجه بحث سرايت حكم تعلم به تعليم

پس به اين نتيجه رسيديم كه نمی‌شود آن بحث و ملاك را به اينجا تعميم داد تعاون هم كه اينجا نيست پس اعانه می‌شود چون تعاون آنجايي است كه فعل واحدي باشد كه دو فاعل مشتركاً انجام بدهند عرفاً و حقيقتاً هر دو **يصدر عنهما الفعل الواحد**. این‌که او غناي حرام، موسيقي محرم يا سحر يا كتب ضلال را می‌آموزد آموزش او قطعاً فعل من نيست كما اينكه یاددادن من هم فعل او نيست و اين دو تا فعل است. اينجا تصويري نيست که بگوييم باهم يك فعل انجام می‌دهند فعل و انفعالي كه در ذهن ايشان انجام می‌گیرد يا مقدمات بدني و فيزيكي كه انجام می‌دهد فعل يك نفر است و کاری که معلم انجام می‌دهد ‌چیز ديگري است و لذا تعاون به معناي خاص اينجا معقول نيست. پس به‌اصطلاح فقهي اين كار معلم در ارتباط با متعلم اعانه است، اگر به‌اصطلاح فلسفي بخواهيم صحبت بكنيم می‌گویند معلم فاعل معد است، فاعل وجودي نيست. اصطلاح فلسفي اين است که فاعل معطي و فاعل معد است اين اصطلاحي است كه در شفا و اسرار و جاهاي مختلف آمده است، نتیجه‌ای كه می‌گیریم اين است كه:

تعليم در ارتباط با كار متعلم يك فعل اعدادي و مقدمي به معناي عام است نه فعل به معناي مقدمه شرعي، مقدمه به معناي خاص و نه به‌عنوان تعاون.

سؤال:؟

جواب: اگر معطي بود می‌گفتیم اين مقدمه توليدي است، مقدمه توليدي مقدمه‌ای است كه انجام آن از فعل ديگر جدا نيست اين معنا نبود دنبال اين آن هم می‌آيد فاصله‌ای بين آن نيست، توليدي می‌شود و بحث توليدي بحث‌هایی جدا دارد.

سؤال:؟

جواب: نه تعاون نيست، دو تا فعل است تعاون در چي؟ فعل واحد چيست؟ يادگيري كار اوست، او علت آن است، علت علت آن است، معطي آن است، معناي معطي اين نيست كه تعاون دارد اين را خداوند كه وجود را كه می‌دهد به این معنا نيست كه فعل وجود مال او هست، وجود پيدا كردن مال اوست، موجود شدن چيزي است كه او علت است و تعاون نمی‌شود و علت توليدي می‌شود.

آنكه می‌گويد **«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى‏ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى**» (نجم/4-5) ‏«**فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى‏»(**نجم/9) «**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى»** يا «**وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**» (نساء/113) اين جاي سؤال است كه اين علمك مثل «**وَ يُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُون‏**»(بقره/151) يا «**يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَة»(**آل عمران/48) است و آن هم مثل يعلمهاي ما هست يا نه؟ قاعدتاً دو سه نوع است تعلیم‌هایی كه پيامبر نسبت به ما دارد و ما نسبت به همديگر داريم، همان چيز اعدادي است، تعليمي كه خداوند نسبت به بشر دارد جاي اين است كه بگوييم «**عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ**»(بقره/31) و این‌ها يعني در نهاد او قرار داد، هستي او را افاضه كرد، مثل اينكه فطرت در او قرار داد، ممكن است بگوييم اينجا درواقع اعطاء الوجود یا اعطاء الشيء است و ممكن است در مورد پيامبر چيزي از اين بالاتر باشد «**عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى**» يك چيز بالاتري است كه در ارتباط با پيامبر باشد.

فقط یک نكته هست كه این‌ها مراحل دارد و بعضي از مراتب آن اعداد نيست، ملاصدرا چند جاي اثبات بحث كرده كه می‌گويد، العلم الحقيقي هو الله؛ معلم حقيقي هوالله است. کسی که اين تصورات را در ذهن ما و شما ايجاد می‌كند خداست، نفس است و الله، بحث دقيقي در فلسفه هست كه نفس مصدر اين امور است يا مظهر علوم ما هست، این‌ها قابل‌جمع است با يك نگاه فلسفي حساب بكنيم به نحوي می‌شود بگوييم مصدر است اگر به نگاه ادب و عرفاني نگاه بكنيم، مظهر است؛ در هر حال معلم نسبت به اين اندیشه‌هایی كه به ذهن شخص عام می‌آيد معد است، خود او نسبت به او يا مصدر است يا مظهر است حاجي سبزواري هم در بحث علم و این‌ها دارد كه مظهر أو مصدر، خداوند نسبت به او مصدر است.

سؤال:؟

جواب: بله غياب صدوري دارد، او فاعل است، معطي اين علم است، تئوري و نظريه تعليم و تعلم ما چون بحث فقهي داريم بحث‌های عقلي و فلسفي نداريم این‌ها در جاي خود گفته شده و جاي اين دارد كه بيشتر دقت بشود و استنتاجات تربيتي و تعليم هم دارد؛ اين يك از بحث‌هایی است كه اقتضائات تربيتي دارد و بايد بحث شود. پس معلم معد است، نفس مصدر أو مظهر و خداوند فاعل حقيقي معطي للعلم و مجدِ للعلم می‌شود.

پس روشن شد كه اعانه است آن‌وقت وقتی‌که موضوعي روشن كرديم منتقل شديم به يك بحث ديگري كه تكميل می‌کنم.

# جمع‌بندی حكم اعانه بر اثم و گناه

بحثي كه با توجه به این‌ها مطرح شد اين بود كه حكم اعانه بر اثم و گناه چيست؟

اينجا تحليل محل نزاع شد و فضاي بحث روشن شد كه در چه مسيري بايد گام بزنيم معلوم شد كه آنچه بايد موردتوجه و عطف نظر ما باشد اين است كه به‌اصطلاح فقهي معلم اعانه دارد به‌اصطلاح فلسفي هم معد است، اگر این‌طور شد بايد ببينيم اعانه بر اثم و گناه چيست؟ كما اينكه اگر گفتيم تعلم اين علم حرام است چه به‌عنوان اولي كه بسيار مصداق آن نادر است يا به عناوين ثانوي كه مصداق‌های زيادي دارد، آن‌وقت بايد ببينيم تعلیم كه اعداد و اعانه است چه حكمي دارد، در قسمت واجب هم این‌طور است اگر گفتيم تعلم اين علوم واجب است، آن‌وقت اعانه آن چه حكمي دارد بر كساني «**فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَة**»(توبه/122) واجب كفائي است كه تفقه در دين بكنند چون اين آيه كار به تكليف شخص ندارد احكام آن‌هم 5-6 گزاره بود -كه عرض كرديم- آنچه مربوط به تكليف من است يك حكمي دارد كه بايد ياد بگيرند، اما اينكه تفقه در دين به‌ عنوان يك وظيفه عام اجتماعي نه آنچه ربطي به اعمال من دارد، -آن يك چيز ديگري است که راجع به كفايه است که ریزه‌کاری‌های آن را عرض كردم- هرکدام از این‌ها چه نوع حكمي دارد و طبق آن چه ویژگی‌ها و مشخصاتي دارد؟

اعانه بر واجب چه حكمي دارد؟ اين دو سؤالی كه اعانه بر امور واجب چه حكمي دارد؟

البته مستحب و مكروه هم به‌تبع این‌ها می‌شود. -این‌ها در مكاسب و جاهاي ديگر آمده است.- ادله‌ای اقامه شده بر اينكه اعانه بر اثم حرام است یکی آيه شريفه «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏ وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان**‏»(مائده/2) بود. احتمالاً در دو جاي قرآن هم داشته باشيم.

# بررسی آیه 2 سوره مائده

چند نكته و مطلب در اين آيه مطرح است:

## حکم مستفاد از «تَعاوَنُوا ... وَ لا تَعاوَنُوا»

يك نكته اين است كه «**تَعاوَنُوا ... وَ لا تَعاوَنُوا»** هر دو احكام الزامي ذكر می‌کند يا هر دو مثلاً رجحاني است؟ در پاسخ به اين سؤال در ذيل آيه تقريباً اتفاق است كه تعاونوا استحبابي و رجحاني است، چرا؟

چون متعلق آن بر و تقوي است و بر و تقوي سعه اي دارد كه حتي مستحبات را هم می‌گیرد طبعاً اين قرينه می‌شود بر اينكه تعاون در اينجا مطلق رجحان است چون نسبت به بر استحبابي نمی‌شود گفت تعاون وجوب دارد، بنابراين استحباب دارد.

احتمال ديگري هم می‌شود داد که كسي بگويد كه چون سه احتمال در تعاونوا هست، يكي اين كه تعاونوا نسبت به كل بروتقوي حكم وجوب می‌گويد؛ اين صحيح نيست براي اينكه نسبت به بر و تقواي مستحبي كه نمی‌شود گفت تعاون این واجب است.

اين يك احتمال است كه بگوييم بر و تقوي اطلاق دارد، تعاونوا وجوب را می‌رساند؛ اين دو را نمی‌شود جمع كرد به‌عبارت‌دیگر اينجا دو ظهور وجود دارد؛ يك ظهور در وجوب دارد، تعاونوا امر در ظاهر وجوب دارد، بر و تقوي هم ظهور در مطلق مبرات دارد، بر و تقوي مطلق مبرات را می‌گيرد يا بايد از اين ظهور دست‌ برداریم يعني بگوييم تعاونوا وجوب است منتهي بر و تقوي اينجا كار به مستحبات ندارد و واجبات را می‌گويد، امر را بر موضوع و بر و تقوي مقدم بداريم و يا اينكه بگوييم بر و تقوي مطلق مبرات را می‌گيرد و از ظهور و وجوب دست ‌برداریم و بگوييم مستحب است،.

* يك احتمال اين است كه كسي بگويد تعاون واجب است و منظور از مبرات، مبرات واجب است؛
* يكي اين كه بگوييم تعاون مبرات مطلق است و تعاون مستحب است؛
* احتمال سوم این كه بگوييم دلالت بر وجوب آن عقلي است بگوييم به‌حسب كل موضوع حكم تعاون فرق می‌كند، «**تعاون بالنسب الي الواجبات واجب و بالنسب الي المستحبات مستحب**» ديديم كه تعاون از لحاظ حكم كلي شيء بحسبه هست، تعاون بر واجب، واجب است، تعاون بر مستحب، مستحب است.

### سیاق

سياق در اصول خيلي بحث شده است، سياق قرينيت محكمي ندارد، اگر سياق را مقدم بگيريم معمولاًَ قرائن ديگر بر سياق مقدم می‌شود در اصول آقاي وحيد و این‌ها وقتي مفصل می‌كردند در اينكه سياق قرينيت دارد يا ندارد، محل بحث است، مثلاً امروز در حدود بحث می‌كرديم راجع به قذف، ...در اول سوره نور دو آيه راجع به زنا آمده است «**الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْكُمْ بِهِما رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لْيَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**‏» (نور/1-2)

«**وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ‏ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً أَبَداً» (نور/4) فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ»** آنجا يك بحثي است كه آيات يرمون المحسنات حد قذف، چون تهمت و افترا و صب و این‌ها چون گناه كبيره هستند در شرع تعزير دارد؛ قاعده اوليه اين است كه اين گناهان كه به كسي دشنام می‌دهد يا تهمت می‌زند، افترا می‌بندد، يك گناه كبيره است و «**لكل الكبيره تعزير بيد الحاكم**» در بعضي از موارد به صورت خاص دليل آورده و حق قرار داده است؛ مثلاً در صب مؤمن این‌طور نيست، ولي صب الله يا صب النبي حد دارد؛ اين يك حالت استثنائي است كه از تعزير آمده است در فريه و افتراء و تهمت زدن اينكه آدم نسبت گناهي به ديگري بزند بگويد اين آقا آن كار را كرد، نماز نخواند، يا مرتد شد، این‌ها حد ندارد، تعزير دارد، افترا بر محدوده فحشا حد دارد كه آيه «**وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ‏»** به قرائني كه در آيه هست منظور رمي كسي به گناه نيست چون بعد دارد كه «**ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ». «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ»** و كلمه محسني كه در اينجا به كار رفته است قرائني دارد كه معلوم می‌كند كه مطلق نسبت گناه به ديگران مشمول اين آيه نيست بلكه گناه ویژه‌ای است كه در آنجا محصن و غير محصن دارد و گناهي كه «**ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ**» در آنجا ملاك است، چيزهايي كه با چهار تا شاهد اثبات می‌شود، 4 شاهد هم در زنا و هم لواط این‌طور است، هم مساحقه ميان زن‌ها اين حكم را دارد هر سه فحشا با چهار شاهد ثابت می‌شود، بعضي گفته‌اند «**يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ**‏»» اطلاق دارد هم رمي به زنا حد قتل دارد، هم رمي به لواط و هم رمي به مساحقه، البته زنا و لواطش اتفاقي فقها است و در مساحقه اختلاف است، استدلالي كه بعضي مثل صاحب رياض و عده‌ای از فقها دارند اين است كه می‌گويند آيه اطلاق دارد بعضي اين اطلاق را جواب دادند؛ يكي از جواب‌های آن قرینیت سياق است می‌گويد دو آيه قبل راجع به زنا بود كار به مساحقه و این‌ها نداشت اين سياق می‌گويد «**يَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ‏ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا**» منظور اين سياق است، مثال زده‌ام هذا فعلل و تفعلل، سياق در آيات و روايات و این‌ها خيلي مهم است.

#### اقوال در باب سیاق

درباره سياق دو نظر است:

1. يك نظر اين است كه سياق قرينيت ندارد الا اينكه در جايي با شواهد و علائم ديگري همراه بشود كه اين قرينيت را تحكيم و تثبيت بكند؛
2. نظر ديگر هم اين است كه سياق قرينيت دارد منتهي حتي آن‌هایی كه قرينيت براي سياق قائل هستند می‌گويند سياق قرينيت ضعیفه‌ای دارد يعني وقتي كه در تعارض با قرائن ديگر قرار بگيرد محكوم می‌شود و سياق از قدرت بالا برخوردار نيست، از جمله در اين آيه اين «**ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَداءَ»** می‌گوید این در جايي است كه چهار شاهد می‌خواهد، اين چهار شاهد در مساحقه و لواط و جاهاي ديگر هم همین‌طور است و اختصاص به زنا ندارد و لذا اين قرائن در سياق مقدميت دارد.

نکته‌ای كه در پاسخ اين سؤال است كه اگر كسي بگويد اين سياق اينجا وجود دارد يا ندارد:

اولاً قرينيتي ندارد؛

ثانياً همين قرائني كه بحث می‌كنيم مقدم بر سياق می‌شود و اين قرينه حاكم بر سياق است، در اينجا تعارض ظهورات است و چاره‌ای نداريم جز اينكه ببينيم كدام يك از ظهورات را اقوا می‌دانيم. اين از جاهايي است كه بايد اظهريت را پيدا كرد، اگر در جايي ظهور وضعي در مقابل ظهور مثلاً لفظي قرار بگيرد که در اصول آمده در تعارض ظهور لفظي بر ظهور وضعي، ظهور وضعي بر ظهور اطلاقي و مقدمات حكمت مقدم است پس اگر جائي مطلق داريم و جایی عام داريم این‌ها تعارض پيدا كردند علوم عام چون وضعي و لفظي است بر اطلاق كه مقدمات حكمت است مقدم می‌شود و مانند اين از مثال‌های ديگري كه هست.

اين مصداقي دارد يا ندارد؟ اينجا تعارض وضعي و غير وضعي نيست.

سؤال:؟

جواب: اگر كسي بگويد تعاون لغتاً صيغه امر براي وجوب وضع شده است -كه يك قول اين است- آن‌وقت وجوب اين لفظي می‌شود و مقدم بر بر و تقوي می‌شود می‌گويد منظور از «**تعاون علي البر و التقوي**» تكاليف واجبه است ولي معمول محققين به اين قائل نيستند. اگر كسي بگويد كه دلالت امر بر وجوب وضعاً است يعني به لحاظ وضعي قرار داده شده است، واضع او را براي وجوب قرار داده به حيثي كه استعمال آن در استحباب مجاز بشود اگر اين را كسي بگويد ظهور اين در وجوب وضعي می‌شود و مقدم بر اين است و نتيجه همين احتمال اول می‌شود.

 ولی اگر كسي گفت تعاون ظهور عقلي دارد با مقدماتي كه می‌دانيد چندين تقریر وجود دارد براي اينكه چطور امر دلالت بر وجوب می‌كند، مرحوم كمپاني و این‌ها حرف‌های خيلي دقيقي دارند كه خيلي هم از ايشان گرفتند. درهرحال بايد توجه داشته باشيم كه اينجا تعارض دو ظهور غير وضعي است براي اينكه دلالت امر بر وجوب وضع نيست، شمول بر و تقوي هم نسبت به مستحبات و واجبات وضعي نيست بلکه با مقدمات حكمت است، مقدمات حكمت است كه می‌گويد اين همه را می‌گيرد و اگر مقدمات حكمت نباشد اين مجمل می‌شود و لذا اين اطلاق بر و تقوي با ظهور تعاون در وجوب در يك مصافي قرار می‌گيرند كه خيلي نمی‌شود روشن و صريح بگويد كه اين بر آن مقدم است، اما در مجموع بيشتر به ذهن آدم می‌آيد كه بر و تقوي عموم دارد، ظهور بر و تقوي در اطلاق گويا اقواي از ظهور امر در وجوب است، درست است كه امر ظاهر در وجوب است ولي كثرت استعمال امر در مستحب كه در معالم بود عوامل مستحبي الا ما شاءالله داريم و لذا ظهور تعاونوا و وجوب يك مقدار ضعیف‌تر است.

## 2- تعارض و ظهورات

يك نكته ديگر در تعارض و ظهورات است كه ظهور ذيل بر صدر مقدم است، یا ظهور موضوع بر حكمي كه آنجا آمده مقدم است؛ اين هم مبنايي است كه در اصول آمده و بعضي معتقد هستند كه ظهورات اگر يكي وضعي شد و يكي غير وضعي، وضعي مقدم است، يكي می‌گويد ظهور در موضوع بر ظهور بر حكم مقدم است، يكي می‌گويد قرينيت ذيل بر صدر مقدم است.

سؤال: **لا تعاونوا** ظهور در حرمت دارد **اثم و عدوان** هم ظهور در محرم است آنجا هيچ تعارضي نيست؟

جواب: چرا، نهي ظهور در آن ندارد همه می‌گويند نهي ظهور در حرمت دارد، می‌شود ولي خلاف ظاهر است، اصلاً تعارض صدر و ذيل را اينجا نداريم، این‌ها هماهنگ است نهي ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم حرام است، اثم و عدوان مكروه نيست، مستحب است، تعاون بر واجب و مستحب، استحباب يعني قدر متيقن ثابت می‌شود از اين جهت است كه در اينجا يا می‌گوييم ظهور بر و تقوي مقدم بر اوست و تعاون می‌شود يعني مستحب است يا می‌گوييم مقدم نيست ولي اين ظهورها تعارض می‌كنند و تساقط می‌كنند، بعد از تساقط قدر متیقن آن همين است، يعني باز نتيجه از لحاظ عملي همين الكلام، الكلام می‌شود يعني النتيجه، النتيجه می‌شود.

نتيجه اجمالی اين است كه رجحاني نسبت به تعاون بر همه بر و تقوي ها چه واجب و مستحب مسلم است اما اينكه رجحان آمده، واجب است يا نيست اين مشكوك و مجمل است، دليلي نداريم قدر متیقن اين براي ما ثابت است بيش از آن برائتي چيزي جاري می‌شود و تمام می‌شود و همان نتيجه می‌شود.

سؤال:؟

جواب: ممكن است بگويد كه ماده‌ای كه در اينجا قرار گرفته است مثلاً می‌گويد كه احسان بكن، چيزهايي كه خود ماده معلوم است كه وجوب در آن نيست اين چند نكته با هم جمع شده و ظهوري دارد كه تعاونوا آنجا رجحان دارد و مستحب است اگر هم نباشد نتيجه همان است. ماحصل عرض ما بر «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى**»‏ اين شد كه تعارضي بين ظهور امر و اطلاق بر و تقوي وجود دارد در اين تعارض يا بايد بگوييم كه اطلاق ظهور بر و تقوي مقدم بر تعاونوا است و مستحب می‌شود يا اگر هم نباشد دو تا ظهورها اين را تعارض می‌كنند باز هم نتيجه اين است كه تا رجحان كلي دليل داريم بيش از اين برائت جاري می‌شود نتيجه دو كلمه بيشتر نيست.

## نتیجه بحث

نتيجه می‌گيريم بيش از استحباب و رجحان از اين نمی‌فهمیم يا می‌گوييم ظهور بر اين مقدم است يا حداقل تعارض می‌كنيم قدر متیقن آن براي ما ثابت است بيش از اين مجمل است و برائت جاري می‌شود.

اين را گفتيم فقط سريع تكرار می‌كنم كه «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان**‏» اينجا با هم تلائم دارند، نهي ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم مربوط به حرام است، اين كار به مكروهات ندارد، می‌گويد تعاون بر كارهاي حرام نكنيد و ظهور در حرمت دارد، قرینه‌ای وجود ندارد كه دست از ظهور اين برداريم ولي آنجا قرینه‌هایی وجود داشت كه دست از آن ظهور برداریم.

 بنابراين از ظهور تعاونوا در وجوب با قرينه ذيل يا به خاطر تعارض ذيل با او دست برمی‌داریم يا قرينه می‌گيريم بروتقوي را براي اينكه ظهور ندارد يا حداقل، می‌گوييم تعارض دارد باز هم ظهور آن تام نيست اما در «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان**‏» حقيقتاً نهي ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم يعني محرم،

سؤال:؟

جواب: نه آنجا بر وضع شده و همه چيز را می‌گيرد، قرينه می‌شود براي تقييد و تقید آن، آن سياق است قرينيتي ندارد.

سؤال:؟

جواب: كمك نمی‌کند يعني بگوييم ظهورها مثلاً همسان بود سياق می‌آيد يكي را تقويت می‌كند، در آن حد نيست آن طرف هم نكاتي دارد كه بر و تقوي مقدم است این‌ها تكافؤ می‌كنند به آن حد نمی‌رسند يعني نمی‌شود گفت كه ظهور اين بر آن مقدم است، يا ظهور آن مقدم است يا حداقل تكافؤ دارند بيش از اين نمی‌شود.

## بررسی دلالت ظهور بر نهي حرمت

اما «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان‏»** تعارضي، مشكلي در داخل دلالت ظهور بر نهي حرمت دارد؛ اين به لحاظ داخلي است اما «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان‏»** يك مشكل خارجي هم دارد كه بعد عرض می‌كنيم فقط يادتان باشد كه اين مبتلاي به مشكلي به لحاظ قرائن منفصله است در آنجا در قرائن متصله به كلام و مفروغ كلام تعارض بود يا يكي مقدم بود، اما در حيطه دلالي ظهور خود تلائم دارد پس نهي با اثم و عدوان سازگار است و همه حرام است.

 اما به يك قرينه خارجي بعد برمی‌خوریم كه داستان را تغيير می‌دهد و بايد راه‌حلی برای آن پيدا كرد. اين يك بحث در آيه است كه قبلاً نگفته بوديم.

## احتمالات موجود در تعاون

يك بحثي هم قبلاً مطرح كرده بوديم كه تکمیل می‌كنيم و آن بحث اين بود كه «ما هوالمرادان التعاون» تعاون يعني چه؟ گفتيم اينجا معركه نزاع است مثلاً ميان آقاي تبريزي و بعضي از بزرگان ديگر و جمع مشهور بين فقها و تفصيل اين، سه احتمال در تعاون است؛

###  احتمال اول: قول مشهور

احتمال اول قول مشهور است كه تعاونوا يعني همان اعانه، ماده تعاون هميشه در مشاركت به كار نمی‌رود، گاهي مسلوب اين ويژگي مشاركت در تعاون، يعني باب تفاعل و مفاعله هميشه عندالمشاركه نيست و اينجا هم اين مشارکت نيست و دلیل این را می‌گوییم. پس الاحتمال الاول اينكه مراد از تعاون تشارك نباشد، اعانه باشد، سه مفهومي كه آنجا گفتيم بگوييم تعاون اينجا منظور اعانه است، مفهوم سوم است معمولاً همين به ذهن ما می‌آيد «**وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان**‏» يعني انگورهايتان را به کسی نفروشيد که شراب می‌كند يعني به او كمك نكنيد، شراب درست كردن فعل شما نيست بلکه براي او مقدمه می‌سازيد، يا بيع السلاح للمشرك يا لاعداء الدين، كسي كه در حال جنگ است سلاح یا تانك را به اسرائيل بكشاند، حرام از او صادر نمی‌شود بلکه مقدمه سازی می‌کند. لا تعاونوا احتمال اول اين است كه بگوييم منظور اعانه است كار به تفاعل ندارد، اين مشهور است.

### احتمال دوم: مكاسب محرمه

احتمال دوم در مكاسب محرمه و این‌ها آمده است بحث تعاونوا را به شكل جامعيت نديدم ولي اين بحث تقريباً آمده است. احتمال دوم اين است كه مراد تعاون تشارك در فعل واحد باشد همان مفهوم تعاون به معناي خاصي كه قبلاً گفتيم آن وقت تعاونوا هم همین‌طور می‌شود، «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى**» به این معنا است که لازم است جامعه اسلامي از لحاظ اقتصادي خودكفا بشود، یعنی همه بايد مشاركت كنيم تا خودکفایی حاصل شود نه اينكه من زمینه كار برای شما درست بكنم، وجوب واحد دارد يا تكاليفي كه لازم است با هم انجام بگيرد، تعاون اين را می‌گوید نه جايي كه مقدمه كار ديگري را فراهم بكند، «**لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوان‏»** هم همين را می‌گويد، آقاي تبريزي «حفظه الله» دومي را می‌گويند برخلاف خیلی‌ها می‌گويند تعاون به معناي لغوي خود است، يعني مشاركت؛

###  احتمال سوم: قول به مشارکت

احتمال سوم -که به اين شكل كمتر ديدم مطرح بشود- اين است كه اعم باشد و بگوييم تعاون در اينجا براي مشاركت وضع شده است، منتهي مشاركت عام است هم جايي كه دو نفر يك فعلي را انجام می‌دهند و هم اينكه اين زمینه كار او را فراهم می‌كند، نوعی تشارك است، دایره مشارکت را محدود نگیرید، مشاركت را اعم بگيريد تا هر دو را بگيرد.- نديدم كسي این را بگويد ولي ذهن من بيشتر مايل به اين است که توضيح خواهيم داد.-

### قول مختار

در احتمال سوم تعاون به معناي ظهور در مشاركت را قبول می‌كنيم منتهي نمی‌گوییم مشاركت معناي به آن شکل ندارد كه مشاركت يعني فعل واحد از فاعلين، مشاركت يعني اينكه هر كدام در اين فعل نقشي دارند گاهي فاعلين فعل واحد دارند، ولي گاهي فاعلي است كه زمینه اين فعل را فراهم كرده است اینجا هم مشاركت صدق می‌كند؛ مشاركت هميشه اين نيست كه دو نفر با هم چیزی را برداريم، همین‌که شما دست مرا باز كرديد، در اينكه اين كار انجام شود مشاركت كرديد. مثل استادي كه درس می‌گويد، گاهی يك كارگاه است دو نفر با هم مضموني را اجرا می‌كنيم که اين تشارك در تعليم است، گاهي مشاركت تعليم، مديري است كه برنامه اينجا را سامان داده كه من درسي بگويم او هم شريك در اين كار است و مشاركت در اين دارد، تعاون نه اينكه بگوييم از غير مشاركت منسلخ شده است بلكه همان را دارد منتهي مشاركت معناي عام‌تری دارد. والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار